

### توحید در علم و ابعاد آن

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

توحید در علم که مورد بحث است، دارای چند بُعد است که اشارتاً و یا تحقیقاً قسمت‌هایی را دیروز عرض کردیم. بُعد اول توحید در علم این است که علم حق سبحانه و تعالی محیط است به کل شیء، گذشته، بالفعل، آینده، آنچه را که می‌خواهد بعداً بیافریند و حتی آنچه که نمی‌خواهد. «فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى»<sup>۱</sup> هم سر را، هم اخفی را. این بُعد اول است. علل آن هم روشن است که اشاراتی شد، از جمله مقتضای کمال مطلق در حضرت حق سبحانه و تعالی، علم مطلق، قدرت مطلقه و ما إلی ذلک از خصوصیات الوهیت و ربوبیت است و یک مقدار دلیل خصوصی و نزدیک‌تر: «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»<sup>۲</sup>.

«أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ» اصولاً خلق، نیازمند به دو جهت است: یک جهت علم است و یک جهت قدرت. اگر خلق و آفرینش روی حساب و روی دقت فعلیه و آینده و اثراتی که در نظر است باشد، این هم علم مطلق می‌خواهد و هم قدرت مطلقه. بلکه اگر علم مطلق نباشد، قدرت مطلقه نیست. اگر نداند چه می‌سازد، نمی‌تواند که بسازد، مگر گتره‌ای و بدون حساب که «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ»<sup>۳</sup> و از این قبیل

۱. طه، آیه ۷.

۲. ملک، آیه ۱۴.

۳. همان، آیه ۳.

آیات دلیل است بر اینکه تمام آفرینش‌ها روی حساب است و روی حکمتِ مطلقهٔ عادلانه و فاضله الهیه است. بنابراین «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ» آن که می‌آفریند، باید بداند و آن که بعداً می‌آفریند از پیش باید بداند؛ زیرا اگر این دانستن که چه خلق می‌کند و چگونه خلق می‌کند قبلاً نبوده، الآن که می‌خواهد خلق کند، پدید آید، از کجا پدید آمده؟ به او تعلیم کردند؟ إله دیگری فوق او هست که از او اعلم است؟ این غلط است. خودش فکر کرده و به دست آورده است که در مقام الوهیت جای فکر نیست، جای تعالی و ترقی نیست. تمام کمالات او فعلیت دارد و اگر چنانچه بعضی از کمالات را تصور کنیم که فعلیت ندارد و بعداً حاصل می‌شود، این امکان است و عروض است و هر دو ترکب است و حاجت است و فقر است.

بنابراین بحث اول مُرکز بر این مطلب است که علم مطلق نامحدود بی‌مرز حضرت اقدس الهی نسبت به کل کائنات مخلوقه و ما سیُخلق فرق نمی‌کند، چه قبل از خلقش، چه هنگام خلقش، چه بعد از خلقش، چه بعد از ازبین‌بردنش، فاصله زمان و فاصله مکان و فاصله جریان حکمت خلقت، اینها فاصله بین علم حق و قدرت حق و بین مخلوق‌هایی که می‌آفریند و یا خواهد آفرید، ایجاد نمی‌کند. این بُعد اول است که مقداری هم بحث کردیم و امروز نکاتی را عرض می‌کنیم.

دوم: این بَداء که در روایات ما بسیار زیاد است و آن قدر نسبت به بَداء تأکید شده است که اگر کسی قائل به بَداء نباشد، این انحراف و گمراهی است، یعنی چه؟ بَداء دو وجهه دارد، بَداء در علم است، علم است که بعد از آن، قدرت است، بعد ایجاد است. علم است که توأم با قدرت ایجاد می‌کند، اگر علم نباشد که قدرت کاره‌ای نیست، قدرت باشد، قدرت بدون علم کاره‌ای نیست. این بَداء که «بدا لله سبحانه وتعالى أن يعمل هكذا» این دو وجهه دارد: یک وجهه نسبت به حق سبحانه و تعالی، که حقیقت ندارد، برای خدا چیزی ظاهر نمی‌شود، همه چیز ظاهر است. آنچه را خداوند بعداً انجام می‌دهد و ما گمان می‌کردیم نه، برای ما بَداء است، برای خدا که بَداء نیست و بَداء ما دو حالت دارد: گاهی یک کارهایی را حساب می‌کنیم چنین خواهد شد، یک مقدماتی را روی حساب فکر خودمان و عقل خودمان و برداشت‌های خودمان، طبق نیروهای فکری و علمی خودمان و قدرت خودمان حساب می‌کنیم که این‌طور خواهد شد، بعد می‌بینیم این‌طور نشد. برای ما بَداء است، معلوم شد ما اشتباه کردیم. علم ما، فکر ما، قدرت ما، مقدمات اشتباه بود. البته چون ما معصوم نیستیم، اشتباه هم زیاد می‌کنیم. احیاناً بالاتر؛ پروردگار عالم - بر حسب

روایات- به امیرالمؤمنین (ع) به واسطه رسول (ص) اعلام فرموده که در فلان شب شما شهید خواهید شد. آیا در اینجا بدها هست؟ به این معنا که دو علم است که خداوند نسبت به خلق احیاناً تحویل می‌دهد: یک علم باطن است و یک علم ظاهر. علم ظاهر بر حسب وضع معمولی عادی چنین است که ما نمی‌دانیم و خدا می‌داند و می‌گوید که چنین و چنان که با هم توأم شد، چنان خواهد شد. این علم ظاهر است. علم باطن که «يَمْحُوا اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ» بعضی چیزها که بنا هست باشد- به حساب ما- یا به علم ظاهر به ما گفته‌اند «يَمْحُوا». بعضی چیزهایی که بنا نیست باشد و به حساب ظاهر بنا نیست باشد «يُثَبِّتُ». در اینجا هم نسبت به علم امیرالمؤمنین (ع) بر اینکه فلان شب شهید خواهد شد، بر حسب روایتی که از امام صادق (ع) سؤال کردند: مگر جدتان امیرالمؤمنین نمی‌دانستند که آن شب شهید می‌شوند؟ فرمود: بله. یکی از جواب‌ها این است: «و لكن الله علمان» «الله» البته از طرف خدا صادر می‌شود، ولی یکی از آنها نسبت به خدا نخواهد، خدا علم ظاهر دارد و باطن ندارد، خیر، «الله علمان». و اینکه به امیرالمؤمنین این مطلب را پیغمبر اکرم فرمودند که شما در فلان شب شهید خواهید شد، این علم ظاهر است. علم ظاهر قطع‌آور نیست، بدها؛ ممکن است علم ظاهر تحقق پیدا نکند، ممکن است تحقق پیدا کند. چون یقینی نبود، ولو ظاهراً علم بود، از این جهت اقدام امیرالمؤمنین (ع) به رفتن به مسجد این القاء الی التهلكة نبود. البته این یکی از جواب‌هاست.

- [سؤال]

- در حکم نه، در احکام الهی نه، در تکوینیات احیاناً اشتباهات است، در تشریعیات که نیست، در شرعیات نیست. در آنچه مربوط به رسالت است هرگز برای رسول و رسولین که ائمه (ع) هستند، خطا معنا ندارد، ولی در امور عادی مطلبی نیست. به امام رضا (ع) عرض کردند که ما شنیدیم شما همه غیوب را می‌دانید، فرمودند: نه، من دو ساعت است دنبال کلفتم می‌گردم، نمی‌دانم کجا مخفی شده است. صددرصد نیست که همه چیز را حتماً باید بدانند، علم آنها به اندازه علم خدا باشد.

بدها نسبت به غیر حق سبحانه و تعالی در علم ظاهری که تعلیم کرده است، هست، اما در علم واقعی که نیست. بعضی از علوم واقعی‌ای که در آنها بدها نیست و

تبدل نیست و «یَمْخُوا» نیست، البته این‌ها این‌طور نخواهد شد. علم وحی است، معلوم است، علم وحی مربوط به شریعت است، اما اینکه فلان روز خواهد مرد، بر حسب مبانی ظاهری که ما با آنها آشنا هستیم، بله، اما احیاناً مبانی ظاهری به عللی از بین می‌رود، مثل اجل معلق و اجل محتوم. اجل معلق اگر است در بُعد نظر ما، ولی در بُعد نظر الهی که معلق نیست، در بُعد نظر ما اجل معلق است، ولیکن نسبت به اراده و علم الهی اجل معلق نیست. خدا می‌داند که چنین خواهد شد و اذن موت خواهد داد، پس موت حاصل خواهد شد. پس در باب بداء که ما این‌قدر روایات داریم که حتماً این‌طور است و اگر کسی قائل نباشد، او جاهل است و گمراه است، بداء در علم حق نیست، چون بداء در علم حق جهالت است، جهالت قبل و علم بعد است. این مرحله دوم.

- [سؤال]

- مثلاً: خداوند می‌فرماید یا ما می‌بینیم و می‌دانیم که اگر برویم وسط خیابان بایستیم که ماشین‌ها می‌آیند و می‌روند، ماشین می‌زند و ما را می‌کشد، علم به این مطلب نوعاً هست یا نه؟ اما بعضی وقت‌ها این علم تخلف از واقع می‌کند. ماشین می‌زند و من را نمی‌کشد یا ماشین نمی‌زند. پس یک علم ظاهر هست، منتها علم ظاهر دو بُعد دارد: یک علم ظاهر بر مبنای آنچه برای ما ظاهر است، واقعاً اگر کسی از طبقه ششم بیفتد می‌میرد. ولی من یادم است یک زن آبستنی از طبقه ششم پارک شهر تهران افتاد و نمرد، حتی زایید! علم ظاهر این است، حالا علم ظاهر چه خود انسان به وسیله وسایل ظاهری علمی به دست بیاورد، چه وحی بشود. وحی هم سه بُعد دارد: یک بُعد وحی، وحی احکام رسالتی ربانیه است که این قابل بداء نیست؛ یک بُعد، وحی علم قطعی است که بداء‌پذیر نیست؛ یک بُعد، وحی علم ظاهری است که بُعد قوی‌تر است از آنچه ما داریم، آنچه ما داریم، ظاهر این مقدمات و وضع چنین اقتضا می‌کند که این شخص خواهد مرد یا زنده خواهد ماند، ولیکن بداء، این به او خورد و نمرد. کارد ابراهیم رفت روی گردن اسماعیل، هر کس می‌دید می‌گفت کشته می‌شود، تلاش هم می‌کرد. اما بداء، بداء برای ابراهیم است و برای ابراهیمیان است، برای دیگران که نیست.

- در علم خداوند این هست که این شخص زنده می‌ماند یا نه؟

- نسبت به ما. عرض کردیم یک ظواهری داریم که این ظواهر اطمینان‌بخش است که اگر این شخص برود وسط خیابان بایستد که ماشین‌ها هم می‌آیند و می‌روند، به

او می‌زنند و می‌میرد، ولکن بداء؛ زد و نمرد. استثنائاً شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد، استثنائاً نه اجل معلقش، نه محتومش نرسیده بود و خداوند نخواست بمیرد و نمرد، این بداء است، برای ما بداء است.

- آنجایی که باید بمیرد، می‌میرد، آنجایی که نباید، نمی‌میرد، پس اجل معلق نیست.

- فرق بین معلق و محتوم این است که اجل محتوم چه چیزی حاصل شود چه نشود، حتماً خواهد مرد. ولکن اجل معلق این است که اگر چنان شود، به اراده الهی خواهد مرد، ولکن خدا این اگر را احیاناً برمی‌دارد، صدقه بدهد و چنین و چنان کند، صدقه رفع بلا می‌کند. چیزهایی هست که بلاهای نرسیده و زودرس را از بین می‌برد، اما بلاها یا غیر بلاهایی که اینها در زمینه اجل حتمی است، چه بلایی باشد، چه نه، اینها را هیچ چیزی از بین نمی‌برد. خداوند مقرر کرده است که بنده هشتاد سال عمر کنم، شما هم نود سال، مقرر این است، نه بالاست نه پایین، منهای نظر به بلاها، منهای نظر به عوارض، این عقب نمی‌افتد، جلو می‌افتد به عنوان اجل معلق، آن هم به اراده الهی.

- اگر اجل معلق باشد، آن اجل حتمی دیگر از بین رفته، یعنی آن علم خداوند که [...]

- آن علم را که خداوند مقرر کرده است که بعد از هشتاد سال صددرصد، یعنی از آن بیشتر نمی‌شود، اما مقرر کرده است اجل معلق که اگر - اگر نسبت به ماست - ما چنین و چنان بکنیم، خداوند این متعلق اجل را برمی‌دارد، یعنی ماشین بخورد نمی‌کشد، کارد که می‌آید نمی‌بُرد، آتش که می‌آید سرد می‌شود. اگر ما این کار را بکنیم، ولی این اگرها نسبت به ماست، نسبت به خدا که نیست، خدا هر دو را می‌گیرد.

- خدا به پیغمبرش می‌گوید وعده عذاب بده و آن پیغمبر هم به امتش [...] بعداً آن‌ها به هم رحم می‌کنند، بداء حاصل می‌شود.

- این هم بداء است، در علم بداء حاصل نشد.

- عین همین قضیه در امامت حضرت موسی بن جعفر است. امام صادق قبلاً...

- همان مثالی که اول زدید، خیلی خوب است که یونس (ع) رفت و بنا بود

عذاب بیاید.

- [سؤال]

- متوجه هستم، ولی وحی تعلیم حکم نبود، وحی اخبار از جریانی بود که این علم ظاهر بود، واقعاً هم علم ظاهر است، چرا؟ برای اینکه ظاهر مطلب در نظر ما - خدا نه - که یونس آن قدر ماند و فحش دادند و اذیت کردند و کتک زدند و... طلب عذاب کرد، خداوند فرمود عذاب، ولی اتفاق نیفتاد. عذاب در این زمینه است که این قوم همین طور بمانند، ولی یونس نمی داند که همین طور خواهند ماند یا نه. این را نمی داند که آیا این قوم توبه خواهند کرد یا نه، این را نمی داند، ولی می داند که روی این زمینه عذاب نازل خواهد شد و این علم ظاهر است. اما آن چیزی که نمی داند و خداوند می داند که اینها توبه خواهند کرد، آن چه شد؟ آن جریان محتوم بود. بنابراین اینجا در علم خدا تغییری حاصل نیست، از نظر بُعد ظاهری و آنچه خداوند مقرر فرموده است که اگر اینها تکذیب کردند، پیغمبر برود و عذاب هم بیاید، وعده عذاب هم داده شده بود، ولی وعده عذاب حتمی نیست، وعده عذاب در علم ظاهر است، اگر در همین حال باقی ماندند. و همچنین و قس علی ذلک فعلل و تفعلل. در تمام مواردی که می فرمایید. اما راجع به موسی بن جعفر، راجع به ائمه (ع) که بداء حاصل شده، اینجا قابل قبول نیست.

- امام صادق قبل از اینکه از دنیا برود، گفته بود امام بعد از من این است.

- این روایت دروغ است، چون امامت مقرر است.

- [سؤال]

- بنویسند، مگر هر چه نوشتند درست است؟! اصلاً ما با نوشته‌ها دعوا داریم! چیزهایی که برخلاف اصول مسلمة اسلامی ماست، ما چطور می توانیم قبول بکنیم؟ آن قدر از این دست مطالب هست و ما قبول نداریم و باید کتاب‌های این‌ها را شست و دور ریخت. اگر بخواهد بداء در علم خدا بیاید که علم بعد الجهل بر خلاف ضرورت عقیدتی ما است.

- دلیل قرآنی که ندارد. [...]

- ما هم احادیث را جواب می دهیم. در قرآن می گوید: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» این آیه در مورد بداء است، یکی از ابعاد آیه همین است که «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ». چه چیزی را «يَمْحُوا» و چه چیزی را «يُثَبِّتُ»؟ هم تکوین است، هم اخبار علم ظاهر است و هم غفران است، عذاب است، تمام اینها «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ»

و يُثَبِّتُ». بنا بود که خداوند اینها را عذاب کند، ولی نکرد، بنا بود عذاب نکند ولی کرد. بنا بود عذاب بکند ولی نکرد؛ چون یک جریان مخفی بر یونس حاصل شد، پس عذاب نکرد. بنا نبود عذاب بکند، ولی کرد، چرا؟ حالت ظاهر این است که عذاب نشوند، ولیکن اینها در عمق برای رسالات و نبوات و... خطرناک بودند، بنابراین اینجا عذاب کرد. این بحث دوم.

- مگر بین علم خدا و فعل خدا جدایی است؟

- خیر، جدایی نیست.

- وقتی جدایی نیست که دیگر نیازی نیست بداء باشد.

- اینکه خداوند فرمود چنین، اینکه فعل نیست، اخبار است.

- علم او با فعلش یکی است.

- می‌فهم، منتها بعضی وقتها خداوند با علم صددرصدی که محو نمی‌شود اخبار می‌کند، بعضی وقتها با علمی که در ظاهر بین ما هست. خدا می‌داند از بین می‌رود یا نه، ولی ما نمی‌دانیم، به ما می‌گوید این‌طور، ظاهر این‌طور است. کما اینکه مرحله ظاهر را اول مثال زدیم که ما بر حسب امارات و جریانات ظاهری می‌بینیم چنین است، صددرصد هم می‌دانیم، بنابراین خدا هم این آدم را خواهد کشت. حتماً اگر می‌دیدیم که آتش شعله زده و ابراهیم در یک جهنم عجیبی است، حتماً می‌بینیم علماً قطعاً یقیناً که ابراهیم سوخته خواهد شد، اما بداء؛ یعنی واقع مطلب را ما نمی‌دانیم، خدا می‌داند. حال این را تبدیل به وحی می‌کنیم، منتها در بُعد ظاهری. مورد سومی که بحث می‌کردیم، آیاتی است که انسان قبل از توجه به معنای لغوی و قبل از توجه به معنای خود آیات گمان می‌کند که علم بعد الجهل است و بعضی خواسته‌اند که توجیه کنند، اما واقع مطلب شدرسنا است. مثل کسی که داشت قرآن می‌نوشت به آیه «شغلتننا» رسید، گفت قرآن که غلط ندارد، «شدرسنا». اینجا هم همین‌طور است.

از جمله آیات سوره مبارکه مائده، آیه ۹۴: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ آيْدِيكُمْ وَرِمَاخُكُمْ» ابتدای آیه را گروهی گمان کردند که این مربوط است به صید در حال احرام یا در حرم، خیر، البته بعد آمده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ» بسم الله! اما اینکه بعد آمده: «تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ» به

۱. مائده، آیه ۹۵.

این معناست که اولی هم در حال احرام است؟ خیر «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ» «الذین آمنوا» چه کسانی هستند؟ همه «الذین آمنوا»، نه اینکه فقط محرمینی که در حرم هستند. «الذین آمنوا» بعضی وقتها آنها را خداوند مبتلا می کند «بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ» صید دو نوع است: یک مرتبه باید به دنبال صید رفت، یک مرتبه در جایی است که آن قدر زیاد آمده که گرفتن آسان است. یک موقع در راه تهران و قم این طور شد، آن قدر برف آمده بود که آهوها مانده بودند و گوشت آهو شده بود به قیمت کاه، من یادم هست. همین طور صید می کردند.

«یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ»، «رماحکم» فقط نیست، بلکه «ایدیکم»، صید را با دست بگیرید، بروید و آهو را با دست بگیرید. این بلواست، یک حکم شرعی در اینجا استفاده می شود که صید در اصل حرام است، مگر برای رضایت خدا «بسم الله» و لذا سفر صید مگر این طور نیست؟ اگر کسی سفری کند که در آن سفر باید قصر بشود، از نظر مسافت. اگر این سفر برای صید است و صید هم مورد ضرورت نیست، بلکه برای تفریح است، این سفر حرام است و این صید هم حرام است. کاری به احرام و حالت احرام و در حرم بودن ندارد. یک حرام کلی داریم: صید در غیر زمینه حاجت و یک حرام خصوصی داریم: صید چه در زمینه حاجت، چه در زمینه غیر حاجت، اگر انسان محرم است یا در حرم است یا هم محرم است و هم در حرم است. پس کجا حلال است؟ اگر محرم نباشد و در حرم نباشد و برای احتیاج است، نه برای لهو، نه برای بازی، با جان حیوانات بازی کردن یعنی چه؟ شما حق ندارید یک مورچه را بکشید، یک مورچه که به شما کاری ندارد. یک وقت است که به شما کاری دارد، اذیت می کند، زندگی مختل است، مورچه را حق ندارید بکشید. یکی از جریاناتی که واقعاً ما را تأذیب می کند در اذیت نکردن حیوان، تا چه رسد انسان، حالت احرام است، حالت احرام بزرگترین مدرسه است که اصلاً به کسی، به حیوانی، حتی به درخت دست [نزنید]، شما حق ندارید درخت حرم را در غیر حالت ضرورت قطع کنید یا شاخه آن را بچینید. این فرعی بود.

«یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ» چرا؟ «لَيَعْلَمَ اللَّهُ» اینجا جای امتحان است دیگر. آیا این صیدی که «تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ» در حال عادی غیر حاجت یا در حال صید چه حاجت چه غیر حاجت، که



در هر دو حرام است. اگر حرام نزدیک انسان آمد و انسان به آن دست نزد، امتحان بسیار بزرگی است، حرام دور باشد که مطلبی نیست. مثلاً فرض کنید یک جوانی است که خیلی به زن احتیاج دارد، این آدم میل نمی‌کند زن رئیس‌جمهور آمریکا را بگیرد، دور است، اصلاً به او نمی‌رسد. بحث در آنی است که نزدیک است، آنی که خیلی نزدیک است و نزدیک است که دست بزنی هست، تا دنبالش نرفته، هست، اینجا بلوا مهم است و لذا در باب صید اینکه می‌فرماید: «لَيَبْلُغَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ» خداوند بداند؟ مگر خداوند نمی‌داند؟ قبل از اینکه این صیدها در دست و بال شما باشند و شما بتوانید بگیرید، خدا نمی‌داند چه کسی حرام را انجام می‌دهد، چه کسی انجام نمی‌دهد؟ چه کسی در این امتحان ساقط می‌شود و چه کسی ناجح می‌شود؟ خداوند نمی‌داند؟ پس «لِيَعْلَمَ» یعنی چه؟ دو مطلب است: یک مطلب را فرموده‌اند، یک مطلب را فرموده‌اند. مطلبی که فرموده‌اند از جمله علامه طباطبایی (رض) در مثل این آیات که پانزده آیه است، یعنی «ليظهر معلومنا لمن لا يعلم». این چه حرف زدنی است؟ «لنعلم یعنی ليظهر معلومنا لمن لا يعلم» استاد بزرگوار نفرمایید که بهتر است و دیگران همچنین، برای اینکه این ضایع کردن کلام خداست. من فرمایش ایشان را عرض نمی‌کنم، بعضی اوقات کار ما دوستی خاله خرسه است. خاله خرسه می‌خواست مگس صاحبش را اذیت نکند، یک سنگ بزرگ بلند کرد و بر سر او کوبید. به جای اینکه مگس را بکشد، آدم را کشت! علامه بزرگوار بسیار بزرگوارند، ولی این حرف کوچک‌گوار است که «لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ» که خداوند بداند معلوم است، نه، که ظاهر شود معلوم ما از برای دیگران، این معبر «لنعلم» نیست، بلکه «ليظهر ما علمنا لمن يخافه» عبارت هم همان است. یا «لنظهر» «لنظهر من يخافه بالغيب». «لنظهر» بیشتر است یا «لنعلم»؟ مثل هم است. چرا «لنعلم» فرمود؟ برای اینکه ما را گمراه کند یا به قول صاحب معالم که قرآن ظنی‌الدلاله است، خدا حتماً طوری حرف زده که ما گمراه شویم، قرآن کتاب گمراهی است؟ خیر، بلکه مطلب سومی است. «ليلم من العلم و ليس من العلم، عِلْمٌ يَعْلَمُ» اگر علم باشد، مضاد با علم است. «لنعلم» اگر «علم» باشد؛ یعنی قبلاً نمی‌دانست. «علم» باشد، چون قبلاً می‌دانست و «مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ» را احياناً خودش نمی‌دانست و اگر خودش می‌دانست، دیگران نمی‌دانستند که این خائفِ الله است «بالغيب» که در موقع امتحان ناجح می‌شود یا نه، «لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ». این «مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ» مورد

علامت است، این خوف بالغیب کجا بروز می‌کند؟ اینجایی که صیدی که «تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاخُكُمْ» صید نمی‌کند، بر خلاف اشتها و میلش صید نمی‌کند. «فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلُهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

- [...] اینجا «لِيَعْلَمَ» را «لِيُعْلِمَ» گرفته است.

- اینجا هم باید بگوییم: حاج‌شیخ حسین نوری «لِيَعْلَمَ»! ایشان آن‌قدر جاهل بود نسبت به قرآن که هتک‌هایی کرده که یهودیان نمی‌کنند. ایشان نوزده جای قرآن را گفته این‌طور نبوده که ما در پاورقی تفسیر داریم.

آیه دیگر، سوره انفال، آیه ۶۶: «الآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا» اینجا را چه کار کنیم؟ «عَلِمَ» است دیگر، «عَلِمَ» که نیست. اگر «يَعْلَمَ» بود، می‌گفتیم «عَلِمَ» است. اینجا «وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا» می‌گوییم «وَعَلِمَ» مگر فعل ماضی نسبت به خدا داده نمی‌شود؟ واو هم حالیه است. و حال آنکه می‌دانست، یعنی حالا؟ نه، از قبل، من الازل می‌دانست. پس اینجا از جاهایی نیست که ما آن توجیه را بکنیم، اینجا خودش وجیه است.

- «خَفَّفَ» ماضی است. «الآنَ خَفَّفَ» الآن هم هست.

- چه کسی می‌گوید الآن، الآن است؟ شما این‌طور می‌گویید. خیر، واو حالیه است. «الآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ» واو چیست؟ «وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا» و دانست که در شما ضعف است، از چه زمانی دانست؟ از وقتی که «خَفَّفَ»؟ چه کسی این را گفته؟ چرا به هم ربط می‌دهید؟ چه التزام است، چه تلازم است... خیر. «وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا» مثل اینکه دو فعل، مثلاً «يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ»<sup>۱</sup> بگوییم «وَاسْتَغْفِرِي» یوسف است؟

- اگر کلام، کلام غیرخدا بود، ما از کلام می‌فهمیدیم الآن هم...

- یعنی متعلق حکم الآن است.

- بله، متعلق حکم الآن است، ولكن علم متعلق حکم نیست، نمی‌توانیم در اینجا سیاق را... «يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي» بگوییم خیر، یا اینکه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ»<sup>۲</sup> مثل فخر رازی که می‌گوید: «عَنْكُمْ» یعنی همان زن‌ها. زن که مرد نمی‌شود، مرد هم که زن نمی‌شود. در اینجا هم «وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا» دانسته

۱. یوسف، آیه ۲۹.

۲. احزاب، آیه ۳۳.

است قبلاً. سؤال: خدا که می‌دانست در اینجا ضعف است، پس چطور اول آن‌طور، بعد این‌طور؟ می‌گوییم اول دشمن زیاد بود، مؤمنین کم بودند، حالا دشمن کم و مؤمنین زیاد، بنابراین مصلحت فرق کرد، علم فرق نکرده است. این جزء آن پانزده آیه نیست.

سوره توبه، آیه ۱۶: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» این تویخ کسانی است که این گمان غلط را دارند. کسانی این گمان غلط را دارند که همین‌طور خدا ما را اینجا خلق کرده است و رها کرده است و خوب معلوم نخواهد بود، بد معلوم نخواهد بود، امتحانی نخواهد بود، همین‌طور زندگی کنیم. «أَمْ حَسِبْتُمْ» یا گمان کردید «أَنْ تُتْرَكُوا» شما را رها می‌کنیم؟ مؤمن ترک نمی‌شود. هر که بامش بیش برفش بیشتر. انسان که در زمستان خربزه می‌خورد پای لرزش می‌نشیند. اگر انسان راه شیطان را برود، همه وسایل را برای او فراهم می‌کنند، راه جهنم آسان است، راه شهوت آسان است، کمک زیاد دارد، در درون کمک دارد، در برون کمک دارد. راه شهوت زیاد است. آن راه جنت است که عقبات دارد، از درون دارد، از برون دارد، اکثر بر خلاف آن هستند، ولو احياناً مؤمنین باشند. اگر شما ایمان صحیح را پیروی کنید و دیگران اشتباه کرده باشند، با شما معارضه می‌کنند. «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا» خدا شما را رها می‌کند؟ خیر، هر قدر مقام ایمان بالاتر باشد، ابتلا مهم‌تر است، هر قدر شاگرد زرنگ‌تر باشد، طبعاً امتحان او قوی‌تر است. «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا» و هنوز نه «يَعْلَمِ اللَّهُ» و هنوز خداوند نمی‌داند؟ یعنی خداوند تا حالا نمی‌دانسته، اگر امتحان نکند نمی‌داند، امتحان کند می‌داند. خیر، «وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ» که این کسر «يَعْلَمِ» برای جزم است، «وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ» یعنی «عَلِمَ، يَعْلَمُ» و هنوز خداوند علامت نمی‌گذارد بر مجاهدین؟ خیر، زمینه‌های جهاد و جنگ از نظر مالی و حالی و... پیش می‌آید، از لحاظ جانی پیش می‌آید که خداوند علامت بگذارد بر کسانی که راستگو و راست‌عقیده و راست‌فکر بودند که جهاد کردند، کشته شدند یا کشتند یا هر دو.

«وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» این هم قرینه قطعی، اگر آن جهت را هم نداشتیم. «وَاللَّهُ خَبِيرٌ» خداوند خبیر است به آنچه شما عمل می‌کنید؛ خوب یا بد، منتها قبل از اینکه عمل خوب یا بد بکنید، نه برای خودتان روشن است نه برای دیگران؛ چون ادعای ایمان است. ولی

وقتی عمل خوب شد، جهاد شد، آن کسی که جهاد کرد، این جهاد کردن خودش علامت ربانیه است، چون خداوند شرعاً و تکویناً مقرر کرده است. شرعاً گفت برو و تکویناً هم موت آنجا حاصل شد یا حاصل نشد. این علامت ربانیه است بر کسی که جهاد می‌کند و علامت ربانیه است بر کسی که جهاد نمی‌کند. «وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» این تعمیم می‌دهد خبرویت حق سبحانه و تعالی را نسبت به کل اعمالی که ما می‌کنیم، قبل از اینکه انجام بدهیم و بعد از اینکه انجام دادیم، اینجا جای علامت است، قبل از انجام که جای علامت نیست. قبل از اینکه جنگی پیش بیاید، کسانی که ادعای ایمان دارند به جنگ نرفتند، چون جنگ نبوده، اینجا علامتی بر این شخص که چنین است و بر آن شخص که چنان است نخواهد بود.

- [سؤال]

- خود این جهاد کردن و پیش رفتن و جانبازی علامت است. این علامت را چه کسی می‌گذارد؟

- علامت است برای خود ناس؟

- علامت هست برای دو دسته، دسته مهم‌تر دیگران، دیگران می‌گویند: این آدم ضعیف به درد جنگ نمی‌خورد. جنگ که شد، به جبهه می‌رود. مثلاً خود شما به جبهه رفتید، سه سال هم در عراق زندانی بودید. کسی نمی‌دانست، ولی بعداً معلوم شد. این علامت است. دیگران فهمیدند که شما چنین هستید، دیگری چنان است. این علامت است. خود رفتن و این کار را در زمینه جنگ انجام دادن، این خودش علامت است و نرفتن هم علامت است. آن علامت ایجابی است که قبول است، این علامت سلبی است که...

- خود کلمه خبیر دلیل بر این نیست که «عَلِمَ، يَعْلَمُ» از ماده علم است؟

- خیر، خبیر دلیل است بر اینکه علم خداوند مطلق است، نه اینکه از ماده علم است. زیرا اگر علم باشد، بین «خبیر» و «لَمَّا يَعْلَمُ» تضاد است.

- [سؤال]

- یعنی هنوز نمی‌داند یعنی قبلاً نمی‌دانسته، پس قبلاً خبیر نیست. ولی «خبیر» با آن ضد است.

- نه، این را رد می‌کند! [...]

- خداوند این را رد می‌کند. در اینجا دو مطلب است: یکی رد می‌کند که خداوند همین‌طور ما را گذاشته و علامت نمی‌گذارد، این را رد می‌کند. پس خداوند علامت

می‌گذارد. دومین چیزی که رد می‌کند این است که از «عِلْم» نیست، چون اگر از «عِلْم» بود، بنابراین خدا جاهل بود و «وَاللَّهُ خَبِيرٌ» با آن تضاد دارد و همچنین سایر آیات محکمات.

آیه دیگر، سوره کهف، آیه ۱۲: «ثُمَّ بَعَثْنَا لَهُمُ لِنَعْلَمَ» اگر در جایی ما عرض کرده باشیم که «نعلم» از «عِلْم» دومفعول گیر نیست، اگر گفته باشیم، می‌گوییم نه، این طور نیست، بعضی اوقات دومفعول گیر است، ولیکن همان معنای «عِلْم» را دارد. البته نوعاً «عِلْم» دومفعول گیر است که این علم مرکب است و «عِلْم» کمتر یکمفعول گیر است که این علم بسیط است «لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»<sup>۱</sup> که مفرد نیست و به عکس: «عِلْم» نوعاً یک مفعول می‌گیرد، ولیکن کمتر دو مفعول می‌گیرد. در اینجا دو مفعول گرفته است. «ثُمَّ بَعَثْنَا لَهُمُ» بعث از چیست؟ بعث از حالت مرگ که نیست، بعث از حالت نوم است. این نومی که سیصد و چند سال طول کشید، نیازمند بعث است. کما اینکه خواب عادی هم بعث می‌خواهد، خواب غیرعادی هم بعث می‌خواهد. احیاء هم بعث می‌خواهد، پیغمبر هم بعث می‌خواهد. وقتی جامعه رکود دارد، پیغمبر مبعوث و انگیزته می‌شود که جامعه را از رکود در فساد بیرون بیاورد و به طرف حق دعوت کند. همه بعث می‌خواهد.

«ثُمَّ بَعَثْنَا لَهُمُ» چرا؟ «لِنَعْلَمَ». علم است؟ نمی‌شود. خدا قبل از بعث نمی‌دانست که کدام یک از این دو حزب «لِإِنِّي أَمَدٌ»؟ دو حزب بودند، یکیشان «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»<sup>۲</sup> حزب اول «قال» است که در آیات بعدی می‌آید. «وَتَحْسَبُهُمْ آيْقَاطًا وَهُمْ رُفُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ»<sup>۳</sup> تا «وَكَذَلِكَ بَعَثْنَا لَهُمْ» در آیه ۱۹: «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ» این دو حزب هستند، دو حزب مؤمن هستند. یکی آگاه‌تر بود، بقیه آگاه نبودند. «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ» یکیشان به همه گفت: «كَمْ لَبِئْتُمْ» به آن شش حزب دیگر «قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ» پس دو دسته شدند، یک دسته گفتند: «لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» و یک دسته گفتند: ما نمی‌دانیم «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ».

۱. توبه، آیه ۱۰۱.

۲. کهف، آیه ۱۹.

۳. همان، آیه ۱۸.

۴. همان، آیه ۱۹.

این مطلب را که بعضی این طور گفتند که «يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» و بعضی هم این طور گفتند که «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ» این را خداوند از پیش می دانست، پیش از اینکه جهان را خلق کند. پس این یک علامت است. یعنی اینکه یکی این طور گفت و آنها آن طور گفتند، این گفتن علامت است. گفتن آدم خطأً علامت است، گفتن آن آدم ثواباً علامت است. «ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنُعَلِّمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ»<sup>۱</sup> «أَيُّ الْحِزْبَيْنِ» نیست، چون جمله است. «أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا» یکیشان را «عَلِمَ» علامت گذاشت که دانستند و دیگری را علامت گذاشت که ندانستند، دانسته آنها جهل بود. اینجا گفت «يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» آن که ندانست، آن ندانسته علم بود. برای اینکه چیزی که انسان نداند، لا ادری نصف العلم» اگر آدم بداند که نمی داند و از روی نادانی جواب دهد، این جهل است. اما اگر بداند که نمی داند و بگوید: نمی دانم، خودش علم است، علم است به اینکه نمی داند. پس باید بگوید نمی دانم. این هم از این آیه که «لنعلم» «علم» است و علم نیست.

- پس کسانی که علمی ندارند، عالم هستند.

- اگر علم ندارد و می داند که نمی داند، عالم است که نمی داند. این را برای چه کسی می گویند؟ برای اینکه حاج آقا حسین قمی (رض) در حرم امام حسین (ع) بودند، در زمانی که آقا سید ابوالحسن فوت کرده بودند و ایشان مرجع شده بودند. یازده ماه بود مرجع شده بودند. یک نفر رفت گفت آقا فلان مسئله، گفت نمی دانم. گفت: آقا شما مرجعید! گفت نمی دانم! داد زد، آقا برای چه داد می زنید؟ برای اینکه مردم نمی دانم را یاد بگیرند. من تازه مرجع شدم، باید مراجعه کنم.

سوره عنكبوت، آیه ۳: «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» باید خداوند «علم» داشته باشد، نه «علم». و الا اگر «علم» بود، باید خداوند بداند، یعنی قبلاً نمی دانست. شما باید بدانید، اگر می دانید، دیگر باید یعنی چه؟! پس این «فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ» از «علم» است، از «علم» نیست. باید خداوند علامت بگذارد بر صادقین و علامت بگذارد بر کاذبین، صادق و کاذب قبل از امتحان مخلوطاند، ولكن وقتی که امتحان شد «عند الامتحان يكرم المرء او يهان». در سوره احزاب این قضیه صدق به طرز بسیار بالا و والایی بیان شده است.

- [سؤال]

۱. همان، آیه ۱۲.

- بله، همین طور می شود و لذا همه این هایی که می گویند مضارع است، این حرف خوبی است. سوره عنكبوت، آیه ۱۱: «وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُتَنَفِقِينَ» این هم همان است که دیگر تکرار بحث نکنیم.

- [سؤال]

- برای خداست.

- [سؤال]

- نه، مشروطش را عرض می کنیم، مطلق که همیشه هست. «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» معلوم است. خیر، آنکه مشروط است که بر حدوث علم دلالت کند. آنکه بر حدوث علم دلالت کند، البته این طور است. در «عَلِمَ» که نیست، ولكن در «نَعَلِمُ، يَعْلَمُ» هست، منتها مشروط است. سوره سبأ، آیه ۲۱.

- [سؤال]

- چرا؟ لام تأکید است.

- اگر علامت بگذارد، باید بگوید «لِيَعْلَمُ»

- علامت تأکیدی است دیگر، یعنی مؤکداً خداوند علامت می گذارد. چرا «لِيَعْلَمُ»؟ این «لِ» با «لَ» فرق می کند. «لِ» از حروف جازه است، ولكن «لَ» اینطور نیست، «لِ» جر نمی دهد.

سوره سبأ، آیه ۲۱: «وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ». آیه قبلی: «وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ \* وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ» ابلیس دلیلی ندارد که این دلیل بر مردم احاطه کند و به حساب دلیل مردم گمراه بشوند، خیر. کما اینکه در سوره ابراهیم می فرماید: «إِلَّا أَنْ دَعَوْتَكُمْ فَأَسْتَجِبْتُمْ لِي» پس چه؟ اصلاً ابلیس چرا هست؟ چرا ابتلائات شر و خیر هست؟ چرا این افتتان ها و امتحان ها هست؟ «إِلَّا لِنَعْلَمَ» بدانیم؟ امتحان برای ما، برای علم است. ما نمی دانیم فلان شاگرد درست درس خوانده، فلانی درست درس خوانده، باید امتحان کنیم، امتحان برای علم ماست. اما خداوند که امتحان می کند برای علم خودش نیست، برای این است که ما در امتحان «یکرم أو یهان» بشویم، خود امتحان ما را بالا ببرد یا به زمین بزند. «وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ» یعنی «لنجعل علامة» چه کسی را؟ اینجا مفرد است، یعنی جمله نیست. «مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي

---

۱. ابراهیم، آیه ۲۲.

شَكُّ» این مرکب است، اما مرکب جمله‌ای نیست، کلام تام نیست، بلکه مفرد است. «الا لنجعل علامة» بر «مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ». «مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ» در مقابل شیطان شیطنت نمی‌کند و به اغوای او از غاوبین نمی‌شود. اما کسی که خودش شیطنت دارد، البته در مقابل شیطان لنگ می‌اندازد.

سوره محمد، آیه ۳۱: «وَلَنْبَلُونَكُمْ» تماماً بلواست. «وَلَنْبَلُونَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ» مفرد است و یکی از چیزهایی است که تأیید می‌کند، چون علم، نوعاً «إلا ما شد» بر کلام وارد می‌شود، بر مفرد وارد نمی‌شود، اگر علم بر مفرد وارد شود به معنی معرفت خواهد بود. کما اینکه «لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ»<sup>۱</sup> منتها «نَعْرِفُ» نگفت، چون معرفت برای خدا درست نیست، زیرا معرفت بعد الجهل است. چنانکه عرض کردیم. «وَلَنْبَلُونَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبَلُوا أَخْبَارَكُمْ». همچنین سوره حدید، آیه ۲۵: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» اصلاً رسالت‌ها در بُعد تشریح، «أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» در بُعد معامله تکوینی، هر دو برای انسان ابتلاء است. «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» یعنی «و لیجعل علامة» کسی که از انبیاء تبعیت می‌کند و کسی که نمی‌کند.

آخرین آیه‌ای که من در قرآن پیدا کردم، اگر بیشتر بود و من پیدا نکردم، روال همین است؛ یعنی بر حسب موازین لغوی و موازین ادبی و موازین عقیدتی جریان این است. سوره جن، آیه ۲۸. از آیه ۲۶ می‌خوانیم: «عَالِمُ الْغَيْبِ» از اختصاصات حق سبحانه و تعالی عالم الغیب است. «فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْئَلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» چرا؟ رسول بین یدی رب، در محضر حق که عالم است بر کار او و قادر است بر کار او و مرسل اوست «مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» راصد و مترقب و مترصد اعمال رسول است که «لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ» خدا همین‌طور رها نمی‌کند. خدا مراقب است که این‌ها چه می‌کنند. که چه؟ «لِيَعْلَمَ» بدانند؟ نه، علامت بگذارد که «أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ» تمام رسل همین‌طورند...

۱. توبه، آیه ۱۰۱.